

مرقس باب 10

تعلیم عیسی درباره طلاق

(متی 1: 19-12؛ لوقا 18: 16)

1 عیسی از آنجا به راه افتاد و به سرزمین یهودیه و به جانب شرقی رود اردن رفت. باز هم جمعیتی به دور او جمع شد و او بر حسب عادت همیشگی خود به تعلیم آنان پرداخت.

2 عده‌ای از فریسیان نزد او آمدند و برای امتحان از او پرسیدند: «آیا مرد مجاز است که زن خود را طلاق بدهد؟» 3 عیسی در جواب، از آنها پرسید: «موسی در این باره چه دستوری داده است؟» 4 آنها جواب دادند: «موسی اجازه داده است که مرد با دادن طلاق‌نامه به زن خود، از او جدا شود.» 5 عیسی به ایشان فرمود: «به خاطر سنگدلی شما بود که موسی این اجازه را به شما داد. 6 وگرنه خدا از اول خلقت، انسان را به صورت مرد و زن آفرید. 7 به این دلیل مرد، پدر و مادر خود را ترک می‌کند و به زن خود می‌پیوندد 8 و این دو یک تن واحد می‌شوند. یعنی دیگر آنها دو نفر نیستند، بلکه یک تن می‌باشند. 9 آنچه را خدا به هم پیوسته است، انسان نباید جدا سازد.» 10 در منزل، شاگردان باز هم درباره این موضوع از عیسی سؤال کردند. 11 او به ایشان فرمود: «هرکه زن خود را طلاق دهد و با زنی دیگر ازدواج کند، نسبت به زن خود مرتکب زنا شده است. 12 همین‌طور اگر زنی از شوهر خود جدا شود و با مرد دیگری ازدواج کند، مرتکب زنا شده است.»

عیسی کودکان را برکت می‌دهد

(متی 19: 13-15؛ لوقا 18: 15-17)

13 بچه‌ها را نزد عیسی می‌آوردند تا بر آنها دست بگذارد ولی شاگردان، آنها را سرزنش می‌کردند. 14 وقتی عیسی این را دید ناراحت شده به شاگردان فرمود: «بگذارید بچه‌ها نزد من بیایند، مانع آنها نشوید چون پادشاهی خدا به چنین کسانی تعلق دارد. 15 یقین بدانید که اگر کسی پادشاهی خدا را مانند کودک نپذیرد، هیچ‌وقت وارد آن نخواهد شد.» 16 سپس عیسی کودکان را در آغوش گرفت و دست بر آنان گذاشته، برای ایشان دعای خیر کرد.

جوان ثروتمند

(متی 19: 16-30؛ لوقا 18: 18-30)

17 وقتی عیسی عازم سفر شد، شخصی دوان‌دوان آمده در برابر او زانو زد و عرض کرد: «ای استاد نیکو، من برای به دست آوردن حیات جاودانی چه باید بکنم؟»

18 عیسی به او فرمود: «چرا مرا نیکو می‌خوانی؟ هیچ‌کس جز خدا نیکو نیست. 19 احکام را می‌دانی - قتل نکن، زنا نکن، دزدی نکن، شهادت نادرست نده، کلاهبرداری نکن، پدر و مادر خود را احترام کن.»

20 آن شخص در جواب گفت: «ای استاد، من از جوانی همه اینها را رعایت کرده‌ام.»

21 عیسی با محبت به او خیره شده فرمود: «یک چیز کم داری، برو آنچه داری بفروش و به فقرا بده که

در عالم بالا گنجی خواهی داشت و بعد بیا و از من پیروی کن.» 22 آن شخص چون صاحب ثروت فراوان بود، با قیافه‌ای محزون، و با ناراحتی از آنجا رفت.

23 عیسی به اطراف نگاه کرد و به شاگردان فرمود: «چه دشوار است ورود توانگران به پادشاهی خدا!»
24 شاگردان از سخنان او تعجب کردند، اما عیسی باز هم به آنان فرمود: «ای فرزندان، وارد شدن به پادشاهی خدا چقدر دشوار است! 25 رد شدن شتر از سوراخ سوزن، آسانتر است از وارد شدن شخص توانگر به پادشاهی خدا.»

26 شاگردان بی‌اندازه تعجب کرده و به یکدیگر می‌گفتند: «پس چه کسی می‌تواند نجات یابد؟»
27 عیسی به آنان نگاهی کرد و فرمود: «برای انسان غیرممکن است، اما نه برای خدا، زیرا برای خدا همه چیز امکان دارد.»

28 پطرس در جواب عیسی شروع به صحبت کرده گفت: «ببین، ما از همه چیز خود دست کشیده و پیرو تو شده‌ایم.»

29 عیسی فرمود: «یقین بدانید که هرکس به خاطر من و انجیل، خانه و یا برادران یا خواهران یا مادر یا پدر یا فرزندان و یا املاک خود را ترک نماید، 30 در این دنیا صد برابر خانه و برادر و خواهر، مادر و فرزندان و املاک - و همچنین رنجها - و در آخرت حیات جاودان نصیب او خواهد شد. 31 اما بسیاری از آنان که اکنون اولین هستند، آخرین خواهند شد و بسیاری هم که آخرین هستند، اولین خواهند شد.»
عیسی برای سومین بار درباره مرگ خود سخن می‌گوید
(متی 17: 20-19؛ لوقا 18: 31-34)

32 عیسی و شاگردان در راه اورشلیم بودند و عیسی پیشاپیش شاگردان حرکت می‌کرد. شاگردان متحیر بودند و کسانی که از عقب آنها می‌آمدند، بسیار می‌ترسیدند. عیسی دوازده شاگرد خود را به کناری برد و درباره آنچه که می‌باید برایش اتفاق افتد، با آنها شروع به صحبت کرد 33 و به آنها فرمود: «ما اکنون به اورشلیم می‌رویم و پسر انسان به دست سران کاهنان و علما سپرده خواهد شد. آنها او را محکوم به مرگ خواهند کرد و به دست بیگانگان خواهند سپرد. 34 آنها او را مسخره خواهند نمود و به رویش آب دهان خواهند انداخت، او را تازیانه خواهند زد و خواهند کشت، اما پس از سه روز دوباره زنده خواهد شد.»

درخواست یعقوب و یوحنا

(متی 20: 20-28)

35 یعقوب و یوحنا - پسران زیدی - نزد عیسی آمده گفتند: «ای استاد، ما می‌خواهیم که آنچه که از تو درخواست می‌کنیم برای ما انجام دهی.» 36 به ایشان گفت: «چه می‌خواهید برایتان بکنم؟» 37 آنها جواب دادند: «به ما اجازه بده تا در جلال تو یکی در دست راست و دیگری در دست چپ تو بنشینیم.»
38 عیسی به ایشان فرمود: «شما نمی‌فهمید چه می‌خواهید. آیا می‌توانید از پیاله‌ای که من می‌نوشم بنوشید و یا تعمیدی را که من می‌گیرم بگیرید؟» 39 آنها جواب دادند: «می‌توانیم.» عیسی فرمود: «از پیاله‌ای که من می‌نوشم، خواهید نوشید و تعمیدی را که من می‌گیرم، شما هم خواهید گرفت. 40 اما نشستن در

دست راست و یا چپ من با من نیست. این به کسانی تعلق دارد که از پیش برایشان تعیین شده است.»
41 وقتی ده شاگرد دیگر این را شنیدند از یعقوب و یوحنا دلگیر شدند. 42 عیسی ایشان را نزد خود خواند و فرمود: «می‌دانید که در بین ملل، کسانی که فرمانروا محسوب می‌شوند، بر زیردستان خود فرمانروایی می‌کنند و رهبرانشان نیز بر آنها ریاست می‌نمایند 43 ولی در بین شما نباید چنین باشد؛ بلکه هر که می‌خواهد در میان شما بزرگ شود، باید خادم شما باشد 44 و هر که می‌خواهد اول شود، باید غلام همه باشد. 45 چون پسر انسان نیامده است تا خدمت کرده شود، بلکه تا به دیگران خدمت کند و جان خود را در راه بسیاری فدا سازد.»

شفای بارتیماؤس نابینا

(متی 20:29-34؛ لوقا 18:35-43)

46 آنها به شهر اریحا رسیدند و وقتی عیسی به اتفاق شاگردان خود و جمعیت بزرگی از شهر بیرون می‌رفت، یک گدای نابینا به نام بارتیماؤس - پسر تیمائوس - در کنار راه نشست. 47 وقتی شنید که عیسی ناصری است، شروع به فریاد کرد و گفت: «ای عیسی، پسر داوود، بر من رحم کن.» 48 عده زیادی او را سرزنش کردند و از او خواستند تا ساکت شود. ولی او هرچه بلندتر فریاد می‌کرد: «ای پسر داوود، بر من رحم کن.» 49 عیسی ایستاد و فرمود: «به او بگویند اینجا بیاید.» آنها آن کور را صدا کردند و به او گفتند: «خوشحال باش، بلند شو، تو را می‌خواهد.» 50 بارتیماؤس فوراً ردای خود را به کناری انداخت و از جای خود بلند شد و نزد عیسی آمد. 51 عیسی به او فرمود: «چه می‌خواهی برایت بکنم؟» آن کور عرض کرد: «ای استاد می‌خواهم بار دیگر بینا شوم.» 52 عیسی به او فرمود: «برو، ایمانت تو را شفا داده است.» او فوراً بینایی خود را بازیافت و به دنبال عیسی به راه افتاد.